



درس فراج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۴ اسفند ۸۹

مصادف با: ۱۹ ربیع الاول ۱۴۳۱

جلسه: ۷۰

موضوع کلی: مسئله دوم

موضوع جزئی: ادله جواز تقلید

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

دو دلیل از ادله‌ی جواز تقلید ذکر شد. دلیل اول حکم عقل به رجوع جاهل به عالم بود و دلیل دوم سیره عقلائیة مبنی بر رجوع جاهل به عالم. دلیل سوم که بیان خواهیم کرد یک دلیل عقلی است به بیان دیگر که متفاوت از دلیل اول می‌باشد.

دلیل سوم:

این دلیل از پنج مقدمه تشکیل شده که اگر این مقدمات به هم ضمیمه بشود نتیجه آن جواز تقلید می‌باشد.

مقدمه اول: ما علم اجمالی به ثبوت احکام الزامیه در حق مکلفین داریم به این معنی که انسانها درمورد افعالشان آزاد نیستند که هر کاری را بخواهند، انجام بدهند و هر کاری را که بخواهند ترک کنند بلکه آنها بر اساس تکالیفی که خداوند تبارک و تعالی برای آنها معین کرده باید کارهایی را که مشخص شده انجام دهند یا ترک کنند. این مطلبی است که قطعی و مسلم است و سابقاً هم به آن اشاره کرده‌ایم.

مقدمه دوم: با وجود این علم اجمالی عقل ما حکم به لزوم خروج از عهده‌ی این تکالیف واقعیه می‌کند. عقل می‌گوید چون می‌دانیم تکالیفی بر عهده ما می‌باشد باید کاری بکنیم که ذمه‌ی ما که به این تکالیف مشغول شده، بری بشود. اگر این اشتغال ذمه باقی بماند عقاب و عذاب به همراه خواهد داشت لذا عقل می‌گوید باید کاری کنیم که مؤمن از عقاب باشیم. پس عقل به لزوم تحصیل مؤمن از عقاب تأکید می‌کند.

مقدمه سوم: راههای خروج از این عهده یکی از این سه راه است: اجتهاد، احتیاط و یا تقلید که سابقاً به این طرق اشاره کردیم. البته حصر راههای حصول مؤمن از عقاب در این سه طریق، عقلی نمی‌باشد و این طور نیست که ثبوتاً امکان راه دیگری نباشد. این راهها راههایی است متعارف که مؤمن از عقاب می‌باشد و ممکن است راه دیگری هم وجود داشته باشد.

مقدمه چهارم: اجتهاد برای اکثریت قریب به اتفاق مردم میسر نیست چون:

اولاً: اجتهاد فی نفسه مشقت دارد یعنی اگر کسی بخواهد تمام تلاشش را بکار برد تا احکام شرعیه را استنباط کند این کار آسانی نیست و اکثر مردم هم به حسب استعداد و هم به حسب علاقه‌های شخصی و کارهایی که دارند برای آنها مقدور نیست خودشان بکار استنباط احکام شرعیه بپردازند لذا اجتهاد فی نفسه کلفت و مشقت دارد.

ثانیاً: به علاوه اینکه حتی مجتهدین و کسانی که در این مسیر وارد می‌شوند و استنباط احکام می‌کنند، در یک مقطع زمانی ضرورتاً باید مقلد باشند، در سنی که به بلوغ می‌رسند در ابتدای بلوغ که مجتهد نیستند باید تقلید کنند البته عده‌ی خیلی هستند که ممکن است از بدو بلوغ مجتهد باشند ولی اکثراً در یک مقطع زمانی از بلوغ تا زمانی که خود بتوانند استنباط حکم شرعی کنند ناچاراً یا باید محتاط باشند یا مقلد.

پس بطور کلی اجتهاد یا برای اکثر مردم میسر نیست یا اگر هم میسر باشد بالاخره تا زمان حصول اجتهاد چاره‌ای جز تقلید نیست.

مقدمه پنجم: احتیاط هم برای بسیاری از افراد مشکل و متعذر است. اینکه انسان در همه اعمالش بخواهد احتیاط کند این یک کار مشقت آوری می‌باشد، و خیلی بعید به نظر می‌رسد اساس یک شریعتی بر احتیاط استوار شده باشد.

نتیجه مقدمات پنجگانه:

بعد از ضمیمه شدن این مقدمات پنج گانه به یکدیگر عقل نتیجه می‌گیرد که برای اکثریت مردم راهی جز تقلید وجود ندارد. این یک دلیل عقلی است چون این مقدمات را عقل کنار هم قرار می‌دهد و این نتیجه بدست می‌آید.

دلیل چهارم: آیات

مقدمه:

در بعضی از آیات به نوعی از تقلید نهی کرده و فی الجمله تقلید را تقبیح کرده‌اند یعنی در واقع اگر بخواهیم اصل اولی را بر اساس آنچه که از آیات بدست می‌آید مورد توجه قرار دهیم، منع از تقلید می‌باشد. در مورد عقل نیز گفته شده که اصل اولی از نظر عقل عدم جواز تقلید است و عقل نمی‌پذیرد که انسان از کس دیگری پیروی بکند منتهی اصل اولی محکوم همین رجوع عالم به جاهل است که گفتیم یک حکم بدیهی است. در مورد آیات به نظر بدوی که نگاه می‌کنیم، آیاتی وجود دارند که به حسب ظاهر دلالت بر منع از تقلید می‌کنند اما در مقابل آیاتی وجود دارد که می‌شود از آنها تعبیر کرد به آیاتی که دلالت بر یک اصل ثانوی در باب تقلید می‌کند.

آیاتی که از آن حرمت تقلید فهمیده می‌شود و آیاتی که نهی می‌کند از اتباع و پیروی و تقلید از پدران مثل آیه «و إذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله علی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آبائنا أو لو کان آبائهم لایعلمون شیئاً و لا یتهدون» طبق این آیه می‌گوید وقتی به آنها گفته می‌شود بیایید به سمت آنچه که خدا و رسول فرستاده‌اند می‌گویند که آن چه پدران ما بر آن بوده‌اند ما را کفایت می‌کند. بعد در ادامه می‌فرماید آیا اینطور نیست که پدرانشان چیزی نمی‌دانستند و اصلاً هدایت نشده بودند.

ظاهر آیه این است که پیروی و اتباع آباء مذموم و مورد تقبیح قرار گرفته است. این آیه مطلق تقلید را نفی نکرده و آنچه که مذموم است تقلید از آباء جاهل است. چون پدران آنها جاهل بودند و در طریق هدایت نبودند تقلید از آنها جایز نبود و الا در آیه نمی‌خواهد مطلق تقلید را مورد مذمت قرار بدهد.

یا آیاتی که در مورد تبعیت از ظن وارد شده مانند «ما یتبع اکثرهم الا ظناً إن الظن لا یغنی من الحق شیئاً» اینها اکثرشان تبعیت نمی‌کنند مگر از ظن. و یا آیه «لا تقف ما لیس لک به علم».

این آیات هم دلالت می‌کند بر عدم اعتبار و حجیت ظن و عدم جواز پیروی از ظن مطلقاً، حالا این ظن می‌خواهد ظن حاصل از تقلید باشد یا ظن حاصل از غیر تقلید. بالاخره تقلید به این اعتبار مشمول این آیات می‌شود، مطلق تبعیت از ظن مورد مذمت قرار می‌گیرد.

این آیه استنباط و اجتهاد را هم شامل می‌شود. کسی که استنباط می‌کند بالاخره یقین که پیدا نمی‌کند ولی اشکال این است که درست است که اجتهاد و استنباط موجب ظن است ولی یک پشتوانه‌ی علمی دارد به این جهت مورد قبول است. بهرحال فی الجمله آیاتی هست که دلالت بر حرمت تقلید از دیگران و پیروی از ظن می‌کند ولی بیان شد که این آیات عمدتاً یا تقلید از کسانی که خودشان جاهل هستند و اهل هدایت نیستند را مورد مذمت قرار می‌دهد یا اصلاً در آن تقلید خصوصیتی ندارد و مطلق چیزی که علمی نیست و ظنی می‌باشد، را نهی کرده است. اجمالاً به حسب اصل اولی از آیات حرمت پیروی از ظن استفاده می‌شود.

در مقابل این آیات داریم که از آن جواز تقلید استفاده می‌شود بلکه بالاتر رجحان تقلید و حتی لزوم تقلید را از بعضی از آیات می‌توان استفاده کرد. که در واقع این یک اصل ثانوی در باب تقلید می‌شود. البته در دسته اول از آیات گفتیم نمی‌خواهد اصل تقلید را مذمت کند اما در آیاتی از قرآن این جهت خوب بیان شده که تقلید لازم است.

آیه اول: آیه نفر

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۱

تقریب استدلال به آیه:

در این آیه چهار فقره وجود دارد:

فقره اولی: «فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ» این قسمت از آیه فقط در مورد نفر سخن می‌گوید و وجوب نفر از آن فهمیده می‌شود. «لولا» که لولای تحضیضیه است و از آن وجوب و لزوم فهمیده می‌شود و برای افاده وجوب نفر است یعنی می‌خواهد بگوید نفر واجب است. می‌گوید: چرا از هر فرقه‌ای چند نفر و طایفه‌ای یا عده‌ای به مدینه نفر نمی‌کنند یعنی به مدینه نفر کنید.

فقره ثانیه: «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» نفر کنند به خاطر اینکه در دین تفقه کنند. این تفقه یک معنای عامی دارد که یادگیری و فهم دین است. ما بخصوص در بخش احکام کار داریم. این تفقه در دین یا یک معنای عامی دارد و شامل مسائل کلامی و اعتقادی و اخلاقی و فروع و احکام می‌شود، که اگر این معنای عام را داشت به معنای معرفت دینی است، از جمله‌ی معارف دینی احکام و فروع است. پس بهر حال این تفقه در صورتی که معنای عامی داشته باشد شامل همه معارف دینی می‌شود که از جمله آنها احکام و فروع می‌باشد. و یا منظور از تفقه خصوص احکام است چنانچه برخی این را گفته‌اند و معنی این می‌شود «و لیتعلموا احکام الدین» این تفقه اگر در خصوص احکام باشد باز این خودش از یک جهت یک

^۱. توبه/۱۲۲.

عمومیتی دارد که هم شامل استنباط می‌شود و هم شامل تعلم و یادگیری احکام، یعنی همین مقدار که کسی برود به مدینه و به یادگیری احکام بپردازد این را هم شامل می‌شود.

هر کدام از این دو معنی که باشد عام یا خصوص احکام، نسبت به احکام می‌گوید باید برای یادگرفتن احکام نفر کرد پس یادگیری احکام چه استنباطاً و چه به صورت پرسیدن از خود پیامبر(ص) غایت و هدف نفر ذکر شده است.

فقره نالته: «لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ» نفر واجب است تا بروند تفقه کنند تا قوم را انذار کنند. منظور از انذار بیان احکام شرعیه می‌باشد.

ممکن است کسی سؤال کند از کجا می‌گویید انذار یعنی بیان احکام شرعیه؟ جواب این است که این از خود آیه فهمیده می‌شود چون انذار نتیجه تفقه در دین است، انذار فقط ترساندن نیست بلکه زمانی صورت می‌گیرد که تفقه در دین باشد و نتیجه تفقه در دین انذار قوم می‌باشد. آن وقت این انذار گاهی به حکایت قول پیغمبر(ص) است و گاهی حکایت از استنباط و اجتهاد خود شخص است.

فقره رابعه: «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» در اینجا کلمه لعل در آیه برای این است که بگویید این مطلوب خداوند تبارک و تعالی می‌باشد چون معنای لعل به حسب متعارف امید و توقع است در مورد خداوند نمی‌توان گفت خداوند توقع و امید یک چیزی را به صورت احتمال دارد، آنچه که خداوند می‌خواهد این است که مردم متحذر بشوند. این «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» دلالت می‌کند که تفقه و انذار فی نفسه وجوب ندارد بلکه به خاطر این تحذر و متحذر شدن قوم واجب شده‌اند.

نفر واجب شد به منظور تفقه و غایت تفقه انذار است و غایت انذار هم تحذر که اگر ما غایت نفر را تفقه قرار دادیم تفقه واجب می‌شود چون غایت واجب، واجب است. تفقه هم خودش فی نفسه واجب نیست و واجب شده برای امر دیگری که آن انذار است. پس انذار هم واجب است یعنی بیان احکام برای مردم واجب است و چون تحذر غایت انذار است لذا واجب می‌شود. این وجوب تحذر هم مطلق است چه انذار موجب علم و یقین بشود و چه موجب علم و یقین نشود. لذا ما باید بپذیریم قول کسی را که بیان حکم خداوند را می‌کند.

پذیرفتن قول این شخص یعنی تحذر و حذر عملی یعنی عمل بر طبق قول متفقه و مجتهد فی الدین و اینکه بگوییم شما حذر، یک خوف نفسانی و امثال اینها است، درست نیست. یک احتمال در تحذر این است که تحذر عبارت از خوف نفسانی باشد که یعنی مراقب بودن از وقوع در مهالک و مخاوف که به نظر ما این احتمال صحیح نیست. منظور از تحذر همان عمل است یعنی حذر به عنوان یک فعل اختیاری غایت انذار واجب قرار داده شده است.

آنچه که از آیه شاهد ما می‌باشد «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» است و گرنه این آیه مطالب دیگری از جمله وجوب تفقه، لزوم اجتهاد و انذار و بیان احکام را هم دلالت می‌کند. شاهد ما در آیه وجوب تحذر است که از آیه استفاده می‌شود و این یعنی وجوب تحذر عملی که به معنای لزوم عمل به قول مفتی و مجتهد است و خوف نفسانی نیست.

پس ببینید چون تحذر به استناد این آیه واجب است به خاطر انذار فقیه، لذا تقلید واجب می‌شود. این مطلب از فقره چهارم استفاده شد. البته از دو فقره قبل یعنی فقره دوم و سوم هم استفاده شده است. اگر قرار باشد تفقه بکنند و از این طرف تقلید

جایز نباشد این چه معنایی خواهد داشت؟ پس بالملازمه جواز تقلید از لیتفقہوا هم فهمیده می‌شود. و همچنین جواز تقلید از لینذروا هم استفاده می‌شود. پس جواز تقلید از سه فقره این آیه استفاده می‌شود طبق آنچه که مستدل گفته که باید این را بررسی کرد که إن شاء الله در جلسه آینده بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»